

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در قاعده «بسیط الحقیقه کلّ الأشياء» است. برهان فلسفی بر این قاعده اقامه شد و سپس به آیه‌ای از قرآن کریم استشهاد شد. در آیه «أُولَئِكَ يَرْذَوْنَ كُفْرًا أَنْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»، [1] رتق به معنای وسیعش یعنی همه عالم ابتدا در یک ذات به نحو جمعی موجود بود. سپس رتق اتفاق افتاد، یعنی این عالم به صورت تفصیلی در این دنیا ایجاد شد. اولاً آسمانها و زمین که در آیه آمده است به معنای ما سوی الله است، کما اینکه در غالب آیات قرآن اینگونه است. ثانیاً تمام ما سوی الله به صورت یک موجود فشرده مکنون در ذات الهی وجود داشتند.

نقدی بر بعضی ترجمه‌های آیه

اکثر ترجمه‌ها در مورد این آیه نوشته‌اند آسمان و زمین به هم پیوسته بودند، بعد خداوند متعال به وسیله هوا میان آنها را شکافته و از هم جدا کرده است. [2] با قطع نظر از اینکه آیا این مطلب از جهت علمی اصلاً امر ممکن است یا نه، و لکن ظاهر آیه با این معنا سازگار نیست. کدام قسمت از آیه دلالت بر این مطلب دارد که اینها به هم پیوسته بودند؟ «كانتا رتقاً» یعنی «كان کلّ واحدة منهما رتقاً». به تعبیر اصولی، این رتق به دو مورد آسمان و زمین انحلال پیدا می‌کند. پس ظاهر آیه این است که هر چیزی ما سوی الله در اول امر فی ذات الله رتق بوده است و سپس فتق شده است و به صورت ظاهری و مادی درآمده است. این نکته در مورد ظاهر آیه، با قطع نظر از بحث فلسفی آن، مهم است. رتق به معنای انضمام و التصاق نیست بلکه به معنای بسته است. پس هر شیئی رتق و فتقی دارد.

نقد کلام علامه طباطبایی در تفسیر آیه

طبق بیان علامه طباطبائی مراد از «كفروا» در این آیه همان وثنیون هستند که قائل بودند خداوند خالق عالم است ولی تدبیر به دست الهی و بت است. پس آنها می‌گفتند بین مبدأ خلقت و مبدأ تدبیر فرق وجود دارد. خداوند در این آیه می‌فرماید این اعتقاد باطلی است. خلقت با تدبیر ملازمه دارد و این دو قابل انفکاک نیستند. پس خلقت آسمان و زمین ملازم با فتق اینها بود و فتق یک نوع تدبیر است. علامه طباطبائی می‌فرماید:

«و هذه الآية و الآيات الثلاث التالية لها برهان على توحيدة تعالى في ربوبيته للعالم كله أوردتها بمناسبة ما انجر الكلام إلى توحيدة و نفي ما اتخذوها آلهة من دون الله و عدوا الملائكة و هم من الآلهة عندهم أولادا له، بانين في ذلك على أن الخلقه و الإيجاد لله

و الربوبية و التدبير للآلهة. فأورد سبحانه في هذه الآيات أشياء من الخليقة خلقتها ممزوجة بتدبير أمرها فتبين بذلك أن التدبير لا ينفك عن الخلقه فمن الضروري أن يكون الذي خلقها هو الذي يدبر أمرها و ذلك كالسماوات و الأرض و كل ذي حياة و الجبال و الفجاج و الليل و النهار و الشمس و القمر في خلقها و أحوالها التي ذكرها سبحانه.

فقوله: «أ و لَمْ يَرْذَوْنَ كُفْرًا أَنْ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» المراد بالذين كفروا – بمقتضى السياق – هم

الوثنيون حيث يفرقون بين الخلق و التدبير بنسبة الخلق إلى الله سبحانه و التدبير إلى الآلهة من دونه و قد بين خطأهم في هذه التفرقة بعطف نظرهم إلى ما لا يرتاب فيه من فتق السماوات و الأرض بعد رتقهما فإن في ذلك خلقا غير منفك عن التدبير، فكيف يمكن قيام خلقهما بواحد و قيام تدبيرهما بآخرين.»[3]

بنابراین از منظر علامه، فتق یک نوع تدبیر است و آیه در مقام بطلان عقاید وثنیون است و می‌فرماید خلقت و تدبیر با هم تلازم دارند و مبدأ هر دو یکی است. پس «کانتا رتقا» به حسب خلقت است و «ففتقناهما» به حسب تدبیر. این مطلب علامه طباطبائی کمی محل تأمل است؛ چرا که «کانتا رتقا» مربوط به قبل از خلقت است. مخلوقات به حدود ظاهری‌شان حادث هستند و لکن به حقیقت‌شان در ذات خدا رتق بوده و عین ذات او هستند. البته آسمان و زمین با حدود ظاهری‌شان در ذات خدا نبوده‌اند و الا ترکیب لازم می‌آید. بنابراین برای ما روشن نیست که علامه چگونه از دل این آیه مساله تدبیر را بیرون کشیده‌اند. ولو این آیه را مربوط به آن قاعده فلسفی ندانیم و بگویم آسمان و زمین یک مجموعه‌ای از بخارات و گازهای متراکم بوده و بعدا به صورت تفصیل درآمده است و لکن همه اینها مربوط به خلق است، پس تدبیر کجاست؟[4]

پس قاعده فلسفی مهم «بسیط الحقیقة کلّ الأشياء» یا به تعبیر دیگر خداوند متعال کلّه الوجود و هو کلّ الوجود و کلّ الموجودات نه به این معناست که خدا همه موجودات با حدود ظاهری و نقایص و شروری که دارند است، بلکه حقیقت هر وجودی قبل از اینکه در این عالم بیاید در ذات مکنون الهی بوده است. هیچ انسان عاقلی نمی‌گوید سنگ، انسان، زمین و کرات با این خصوصیتی که دارند در خدا هستند. این اصلا معنای معقولی ندارد؛ چرا که اینها معلولاتند. بلکه مطلب با قاعده معروف «فاقد شيء نمی‌تواند معطی شيء باشد» منطبق است. خدا که عالم را خلق کرده است باید خودش واجد باشد لکن حقیقت مخلوقات را واجد است و نه حدود ظاهری‌شان را.

نقایص در همین دار دنیا به وجود آمده است و مربوط به عالم ماده است. در عالم طبیعت است که نقایص و اعدام و حدود وجود دارند و الا قبل از این عالم حقیقت این اشیا خالی از این نقایص بوده است. به عنوان مثال می‌گوییم قبل از به وجود آمدن مرز کشورها، زمین همه‌اش بلد واحد بوده است، بعد تکه تکه شد و کشورها به وجود آمده‌اند و لکن آن حقیقت اولی‌اش که تغییری نکرده است و این مرزها اعتباراتند. در خلقت مادی، به اقتضاء طبیعت آن حدود مادی و نقایص و اعدام می‌آیند. معلوم می‌شود حقیقت رتقیه انسان در ذات خدای تبارک و تعالی بوده که علة العلل است.

دلایل ملاصدرا بر عینیت صفات الهی با ذات

صفات الهی بر دو مبنا بنا شده‌اند. یک مبنا عبارت از همین قاعده «بسیط الحقیقة کلّ الأشياء» است. مبنای دوم این است که صفات حقیقیه خداوند عین ذات اوست. در رابطه با مبنای دوم، ملاصدرا ادله‌ای که دیگران اقامه کرده‌اند را رد می‌کند و سپس سه دلیل می‌آورد که یکی از آنها را در اینجا بررسی می‌کنیم. ایشان می‌گویند اگر صفات خدا عین ذات خدا نباشد لازم می‌آید که خدا مصداق عالم نباشد، چرا که فرض این است علم خدا عین ذات او نیست. وقتی عینیت انکار شود به این معناست که ذات دیگر عالم و قادر نیست. و حال آنکه بطلان این مطلب واضح است. ایشان می‌فرماید:

«الفصل (4) في تحقيق القول بعينية الصفات الكمالية للذات الاحدية

فأقول الوجه عندی أن يستدل علی هذا المطلب العظیم بوجه آخری سدیة

الأول أن هذه الصفات الكمالية كالعلم و القدرة و غیرهما لو كانت زائدة علی وجود ذاته لم یکن ذاته فی مرتبة وجود ذاته مصداقا لصدق هذه الصفات الكمالية فیكون ذاته بنفس ذاته عاریة عن معانی هذه[5] النعوت فلم یکن مثلا فی حد ذاته بذاته عالما بالأشیا قادرا علی ما یشاء و التالي باطل لأن ذاته مبدأ كل الخیرات و الكمالات فكیف یكون ناقصا بذاته مستكملا بغيره فیکون للغير فیه

تأثير فيكون منفعلا من غيره و إنه فاعل لما سواه فيلزم تعدد جهتي الفعل و الانفعال و هو محال فكذا المقدم و أما لوازم الماهيات فهي ليست أمورا كمالية حتى يلزم من لزومها للماهية – أن يستفيد الماهية منها كملا فيلزم الإفادة و الاستفادة الموجبتان لتكثر الجهتين في الذات الواحدة بل هي أمور اعتبارية من توابع الماهية.» [6]

پس در بیان ایشان، تالی باطل است چرا که اگر کسی بگوید صفات زائد بر ذات است و عین آن نیست یعنی ذات خدا خالی از – این صفات است و حال آنکه فرض این است که ذات خدا وجودی است که مبدأ همه خیرات و کمالات است، دیگر چطور می توان گفت که در ذاتش علم و دیگر صفات نیست و این نقص در ذات است و باید غیری بیاید و او را کامل کند. این استدلالی اجمالی بر مطلب است و لکن مرحوم حاجی سبزواری در تعلیقه بر این مطلب می گوید این مصادره به مطلوب است و لذا ایشان بیان دیگری می آورند که مراجعه شود. [7]

ملاصدرا بعد از این به کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه اشاره می کند و می فرماید:

«و قد وقع في كلام مولانا و إمامنا مولى العارفين و إمام الموحدين ما يدل على نفي زيادة الصفات لله تعالى بأبلغ وجه و آكد حيث قال في خطبة من خطبه المشهورة:

أول الدين معرفته و كمال معرفته التصديق به و كمال التصديق به توحيدة و كمال توحيدة الإخلاص له و كمال الإخلاص له نفي الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف و شهادة كل موصوف أنه غير الصفة – فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه و من قرنه فقد ثناه و من ثناه فقد جزأه و من جزأه فقد جهله و من جهله فقد أشار إليه و من أشار إليه فقد حده و من حده فقد عده و من قال فيم فقد ضمنه و من قال على م فقد أخلى منه انتهى كلامه المقدس على نبينا و عليه و آله السلام و الإكرام.

و هذا الكلام الشريف مع و جازته متضمن لأكثر المسائل الإلهية ببراينها – و لنشر إلى نبذ من بيان أسرارها و أنموذج من كنوز أنواره.» [8]

با اینکه این کلام حضرت خیلی وجیز و مختصر است اما همین عبارت کوتاه متضمن بسیاری از قواعد فلسفی است. ملاصدرا، سپس، به توضیح این کلام می پردازد.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

منابع

– الشيرازي، صدرالدين محمد بن ابراهيم. الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة. 9 ج. بيروت: دار إحياء التراث، 1981.

– طباطبائي، سيد محمد حسين. الميزان في تفسير القرآن. 3. 20 ج. بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352.

[1] – انبياء: 30.

[2] – متاسفانه گاهی وقتی ترجمه های قرآن را ملاحظه می کنیم گویا بعضی از آنها از روی دیگر ترجمه ها نوشته شده است.

[3] – سيد محمد حسين طباطبائي، الميزان في تفسير القرآن، 3 (بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، 1352)، ج 14،

[4]- به هر حال بحثها حول این آیه مفصل است و گاهی انسان به این نتیجه می‌رسد که اگر عمری را برای فهم این یک آیه بگذارد باز کم است و این ناشی از عظمت قرآن است. درس‌هایی که طلاب علوم دینی می‌خوانند از فقه و اصول و فلسفه، همگی برای این است که این آیات را تا اندازه‌ای بفهمند.

[5]- از این صفت‌ها.

[6]- صدرالدین محمد بن ابراهیم الشیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة (بیروت: دار إحياء التراث، 1981)، ج 6، 133-134.

[7]- ایشان می‌فرماید: «أقول هذا الدليل مصادرة لأن عدم كون الذات مصداقا للصفات الكمالیة فی مرتبة ذاته و عریها عنها بنفسها و نحو ذلك من التعبیرات عین مطلوب الخصم لأنه یقول لیست هی فی حد ذاته و إن لم تسلب أيضا عن ذاته دائما لأنها لوازم ذاته عن ذاته و من یقول بالزیادة لا یتحاشی عن الاعتراف بهذا التالي بل التالي عین المقدم كما لا یخفی فتوجیه كلامه أن ما هو المحذور اللازم الذي هو مراده قدس سره مطوي و هو أنه یلزم علی هذه التقادیر أن یكون الذات ماهیة و هو باطل فی الواقع بیان اللزوم أن الذات العاریة عن هذه الكمالات و عن مقابلاتها لا محالة ماهیة إذ الشیئیة إما ماهیة أو وجود و الوجود لیس عاریا عن هذه الكمالات بل عینها كما حققه فبقي أن یكون ماهیة فالقیاس برهانی، س قدہ.» (همان، ج 6، 133).

[8]- الشیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج 6، 135-136.